

mikhanam

نیما:

اجرا و شناخت

مطالعات تئاتر و گرایش شناختی

ویرایشی از بروس مک کوناچی
و الیزابت هارت

ترجمه رضوانه امامی پور

عنوان و نام پدیدآور: اجرا و شناخت مطالعات تئاتر و گرایش شناختی، ویرایشی از بروس مک کوناچی، الیزابت هارت؛ ترجمه‌ی رضوانه امامی‌پور.

مشخصات نشر تهران: نشر نیماژ، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۲۲۸ ص.، ۱۴۰۲۱ س.م.

شابک: 978-609-367-868-2

وضعیت فهرست نویسی: آریا

یادداشت: عنوان اصلی: Performance and cognition: theatre studies and the cognitive turn

موضوع: شناخت (روان‌شناسی) -- Cognition / نمایش -- Theater

شناسه افزودن: مک‌کناچی، بروس ا.، ۱۹۴۴ - م.، ویراستار / McConachie, Bruce A.

شناسه افزودن: هارت، فیث الیزابت، ۱۹۵۹ - م.، ویراستار / Hart, F. Elizabeth (Faith Elizabeth)

شناسه افزودن: امامی‌پور، رضوانه، ۱۳۶۱ - م. مترجم

رده بندی کنگره: B۳۳۱۱

رده بندی دیویی: ۷۱۳/۱۵۳

شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۲۱۲۷۳

بروس مک کوناچی و الیزابت هارت

اجرا و شناخت (مطالعات تئاتر و گرایش شناختی)

مترجم: رضوانه امامی‌پور

نشر: نیماژ

مدیر هنری و طراح گرافیک: محمد جهانی مقدم

لینوگرافی، چاپ و صحافی: نیماژ

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲ / تیراز: ۵۰۰ نسخه

ISBN: 978-609-367-868-2

قیمت: ۲۹۰۰۰۰ تومان

نیماژ

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فخرآباد، خیابان ابلیس، شماره ۱۸۴

تلفن: ۶۶۲۱۱۴۸۵

Nimajpublication

Nimajpublication@gmail.com

www.rashrenimaj.com

۰۹۱۹۵۱۴۴۱۰۰

حق چاپ و نشر انحصاراً محفوظ است.

فهرست

نویسندگان مقاله‌ها / ۹

پیشگفتار / ۱۳

سیاسه‌گزاری / ۲۵

مقدمه / ۲۷

بخش اول: نظریه‌ی اجرا و شناخت / ۶۷

۱. اجرا، پدیدارشناسی، و گرایش شناختی / ۶۹

۲. مطالعات شناختی و قدرت معرفتی در تاریخ فرهنگ / حرکتی فراتر از فروید و لاکان / ۱۱۱

۳. راهبردهای اجرا، طرح‌واره‌های تصویر و چارچوب‌های ارتباطی / ۱۵۵

بخش دوم: دراما و شناخت / ۱۹۱

۴. ذات‌باوری و کمندی؛ خوانشی شناختی از اصل، هویت گمشده در آمفی‌ترون (۱۶۹۰) / ۱۹۳

۵. بر توستا، ایمانت را بیدار کن: بازگویی اعتماد به بدن با کمک اجرای حکایت زمستان / ۲۳۹

بخش سوم: بازیگری و شناخت / ۲۸۵

۶. عصب‌شناسی و خلاقیت در فرایند تعریف / ۲۸۷

۷. تصویر و کنش؛ عصب‌شناسی در علوم شناختی و تربیت بازیگر / ۳۱۹

بخش چهارم: نمایشگر و شناخت / ۳۵۳

۸. نمایش را ببینید، کتاب را بخوانید / ۳۵۵

۹. دست‌بندی‌ها و سوت و هو کشیدن‌ها؛ نامعانه‌گی شناختی در نمایش. دلاور سرزمین‌های غرب / ۳۸۹

واژه‌نامه / ۴۱۷

پیشگفتار بروس مک کوناچی

اهداف کلی ما در نگارش کتاب اجرا و شناخت، دعوت از دانشمندان تئاتر و اجراست تا ینش های علوم شناختی را در کارشان بگنجانند و همی پروژه های تحقیقاتی شان را از منظر مطالعات شناختی هم بررسی کنند. این اهداف براساس تمایزی آزاد بین علوم شناختی و دستهای کلی تر مطالعات شناختی استوار است. دانشمندان علوم شناختی در روان شناسی، زبان شناسی، عصب شناسی و سایر زمینه ها، آزمون های تجربی را انجام می دهند تا دانش ما را نسبت به ذهن امعز ارتقا بخشند. حوزه مطالعات شناختی، هم شامل این تحقیقات علمی می شود و هم فیلسوفان، انسان شناسان، انسان گرایان و سایر دانشمندان را در بر می گیرد که بسیاری از ایده ها و نظریه های خود را بر پایه ی علوم شناختی قرار می دهند.

از جمله وظایف متعددی که کتاب اجرا و شناخت دارد، این است که نشان دهد مطالعات شناختی، چارچوب معضری برای درک ارزش بالقوه و حقیقت بسیاری از نظریه ها و عملکردهای را فراهم می کند که ما در حال حاضر، در مطالعات تئاتر و اجرا به کار می بریم. در واقع، ینش های علوم شناختی، برخی از رویکردهای نظری که امروزه به طور گسترده اعمال می شوند، از جمله نشانه شناسی سوسوری،

روان‌کاری لاکانی، ابعاد مختلف ساختارشنکی، تاریخ‌گرایی جدید، و نظریه‌ی گفتمان فوکو را به چالش می‌کشد. با اینکه مفاهیم «ذهن تجسم‌یافته»، «ناخودآگاه‌شناختی»، «طرح همدلانه»، «مقوله‌های سطح پایه»، «استعاره‌های اولیه» و مفاهیم بنیادی نمایش در مطالعات شناختی، زمینه‌های مشترکی با پدیدارشناسی، انسان‌شناسی ساختارگرا و ماتریالیسم مارکسیستی دارند، اما از فرضیه‌ها و روش‌های این رویکردها فاصله می‌گیرند و ظرفیت لازم را ندارند که آن‌ها را پررنگ کنند. به‌طور مشابه، همین مفاهیم شناختی زیربنای چندین اجرای مبتنی بر مبانی فیزیکی‌اند، ایده‌های برشتی را به چالش می‌کشند و می‌توانند رویکردهای استانیسلاوسکی را در بازیگری غنی کنند. به‌طور کلی، مطالعات شناختی می‌تواند وجوه مشترک و اساسی بین «تئاتر» و «اجرا» را درست براساس تعریف‌های رایج، پیدا کند. به‌همین دلیل، نگاه شناختی ممکن است به بهبود تقسیم‌بندی‌های نهادی نیز کمک کند.

چرا باید برای توجیه معرفتی، به مطالعات شناختی روی بیاوریم؟ آیا داشتن چارچوبی برای رسیدن به حقیقت، کافی نیست؟ ما در این کتاب استدلال می‌کنیم که از آن هم بهتر است. اعتبار مطالعات شناختی بر مفروضات تجربی و رویه‌های اصلاحی علوم شناختی مبتنی است. علوم ذهن و مغز، مانند سایر علوم، نتایجی را ارائه می‌کنند که مبتنی بر سال‌ها آزمایش و تحقیق است. در واقع، بسیاری از دانشمندان علوم شناختی، مفروضات اولیه‌ی خود را در مورد نحوه‌ی عملکرد ذهن/مغز تغییر داده‌اند. علوم شناختی در ابتدا فرض می‌کرد که رایانه‌ی دیجیتالی مدل خوبی برای ذهن/مغز ارائه می‌دهد. در ۲۵ سال گذشته، همان‌طور که با جزئیات بیشتر خواهیم دید، نمونه‌ی «ارتباط‌گرا» که پردازش ذهنی را به‌صورت قیاسی، بیشتر «عنوان شبکه‌ای از اتصالات عصبی درک می‌کند، طرفداران بسیاری پیدا کرده است. (فونسیسکو و آرا و دیگران قبلاً سومین پارادایم اصلی را مطرح کرده‌اند و آن را علم شناختی «فعال‌گرایی» نامیدند. (آرالا و همکاران، ۱۹۹۱:

۲۰۷-۱۳) همان‌طور که این مناقشه نشان می‌دهد، هیچ علمی حقیقت نهایی را تولید نمی‌کند، و علوم شناختی، مانند زیست‌شناسی و شیمی، پذیرای بازبینی‌های بسیاری در آینده خواهند بود. با وجود این، چیزهای زیادی در مورد ذهن/مغز کشف شده است که به احتمال زیاد بدون توجه به مدل‌ها و اصلاحات آینده، معیبر باقی خواهند ماند.

علوم شناختی می‌تواند بینش‌هایی را ارائه دهد که آزمایش‌شده و تجربی‌اند و مستقیماً به بسیاری از دغدغه‌های پایدار مطالعات تناتر و اجرا، از جمله جنبه‌ی نمایشی، پذیرش مخاطب، معناسازی، شکل‌گیری هویت، ساخت فرهنگ و فرایندهای تغییر تاریخی مربوط هستند. اصطلاحات کلیدی در اینجا و مهمی مطالبی که کتاب اجرا و شناخت را تقریباً از کتاب‌های دیگر با موضوع نظریه و تمرین متمایز می‌کند - «علم» و «پدیده‌هایی» هستند که «از لحاظ تجربی آزمایش شده‌اند». ما می‌دانیم که هنرمندان و دانشمندان تناتر و نمایش، مانند اکثر دانشگاهیان در سایر گروه‌های علوم انسانی، معمولاً برای کمک به تحقیقات و تمرین خود، به علوم تجربی مراجعه نکرده‌اند. حداقل از دهه‌ی ۱۹۴۰، زمانی که سی. پی. استو از وجود «دو فرهنگ» در فضای دانشگاهی ابراز تأسف کرد، بسیاری از انسان‌گرایان و دانشمندان تعابیل داشتند «دیگری بودن» دانشگاهی را با آمیزه‌ای از سردرگمی، بدبینی و تحقیر در نظر بگیرند. به این ادراک نادرست باید حسادت بسیاری از انسان‌گرایان را نیز اضافه کرد؛ زیرا همان‌طور که همه می‌دانیم، تقسیم‌بندی دو فرهنگ، هرگز از نظر اعتبار و بودجه برابر نبوده است. با این حال، حسادت را کنار بگذاریم، انسان‌گرایان دلایل زیادی برای زیر سؤال بردن روال معمول در علوم کلان دانشگاهی دارند - دانشجویان را با جامعه سازگار می‌کنند تا تحقیقاتشان را به انتظارات جمعی پیوند دهند، روش‌ها و ژویه‌هایشان را از دغدغه‌های اخلاقی جدا می‌کنند، قراردادهایی تنظیم می‌کنند که نوآوری‌های آن‌ها در دانشگاه‌های دولتی را به سودهای خصوصی مرتبط کند و از اقتدار فرهنگی آن‌ها

استفاده می‌کنند تا از مقررات دموکراتیک «پشرفت» علمی جلوگیری کنند، اما فقط چند مورد را مشخص می‌کنند. بسیاری از دانشمندان مستقل - و البته خود ما - از این شیوه‌ها ابراز تأسف می‌کنند.

با این حال، این مشکلات نهادی، لزوماً صحت ادعاهای علم دانشگاهی و به‌ویژه علوم شناختی را به خطر نمی‌اندازند. شاید بزرگ‌ترین مشکل در این زمینه - و مشکلی که مستقیماً به انسان‌گرایی مربوط می‌شود که مشتاق مطالعه‌ی دانش با دانشمندان هستند - عینیت‌گرایی علمی باشد. اگر دانشمندان با این اطمینان به میز مذاکره بیایند که روش‌های آن‌ها دانش عینی را تضمین می‌کند، انسان‌گرایان انگیزه‌ای برای نشستن و شروع گفت‌وگو نخواهند داشت. اندرو راس در مقاله‌ی «چالش علم» نتیجه‌گیری‌های سایر پژوهشگران مطالعات فرهنگی را در مورد پرورش آزاددهنده‌ی عینیت نشان می‌دهد: «[این] مطالعات که نقشی را شناسایی می‌کند که منافع اجتماعی در وجوه مختلف تحقیق ایفا می‌کند، نشان داد تحقیقات علمی توسط دنیای طبیعی ارائه نمی‌شود، بلکه از طریق تعاملات اجتماعی میان دانشمندان و ابزار آن‌ها تولید یا ساخته می‌شود.» (راس، ۱۹۹۹: ۲۹۶) راس نقل قول‌های دونا هاروی، منتقد عینی‌گرایی را تأیید می‌کند که دانشمندان تحت فشار هستند تا دیدگاه عینیت‌گرایانه‌ی معمول خود، یعنی دیدگاه خداگونه را نسبت به جهان طبیعی کنار بگذارند و به جای آن، موضعی از «دانش موقعیت‌یافته» را بر اساس دیدگاه‌های «تجربیت‌یافته» طبیعت اتخاذ کنند (همان: ۳۰۳) به‌طور مشابه، میشل سرس در کتاب *هرس: ادبیات، علم، فلسفه* اشاره کرده است که مجموعه مشکلات موقعیتی، در مشاهدات انسانی، «گذرگاه نادر و باریکی» را فراهم می‌کند که می‌تواند علم و علوم انسانی را به هم پیوند دهد. (سرس، ۱۹۸۲: ۱۸) اعتقاد بسیاری از دانشمندان که می‌توانند به دانش عینی دست یابند، امکان گفت‌وگوی سازنده بین دانشمندان و انسان‌گرایان را کوتاه می‌کند.

اگرچه در حال حاضر هیچ‌کدام از نظرسنجی‌ها، درصد مشخصی از دانشمندان

علوم شناختی را نشان نمی‌دهند که مواضع قوی در مورد مسئله‌ی عینیت علمی دارند، اما اعضای مهم این اجتماع علمی در حلقه‌ی مطالعات شناختی، از این ادعا عقب‌نشینی کرده‌اند. برای مثال، جورج لاکوف، زبان‌شناس شناختی و مارک جانسون، فیلسوف شناختی، موضع معرفت‌شناختی «واقع‌گرایی تجسم‌یافته» را اتخاذ می‌کنند که در واقع نزدیک به دیدگاه «تجسم‌یافته»ی مورد درخواست هارزوی است. از این رو، آن‌ها معرفت‌شناسی عینیت‌گرا و نسبی‌گرا را به‌منفع قالب واحد شرایط واقع‌گرایی رد می‌کنند. لاکوف و جانسون با درک این موضوع که ساختارها و عملکردهای ذهن/مغز، تمامی نتیجه‌گیری‌های انسان درباره‌ی طبیعت را شکل می‌دهند، علم شناختی را در محدودیت مشابهی قرار دهند. این امر، داشتن دیدگاه خداگونه از طبیعت را اساساً غیر ممکن می‌کند. لاکوف و جانسون رویه‌های عینیت‌گرایانه‌ی تجربه‌گرایی کلاسیک را نیز نمی‌پذیرند. از منظر لاکوف و جانسون، مشاهده بدون فرض ممکن نیست و هیچ منطقی وجود ندارد که ساخت درست قوانین علمی را براساس داده‌های قابل مشاهده تأیید کند. آن‌ها تأکید دارند که این مسئله بدان معنا نیست که «اصلاً علم قابل اعتماد نیست یا پایداری ندارد. ممکن است در نتایج علمی پایداری وجود نداشته باشد... بسیاری از چیزهایی که در مورد مغز و ذهن آموخته‌ایم، فقط در زمان حال دانش پایدار محسوب می‌شوند.» (لاکوف و جانسون، ۱۹۹۹: ۸۷) آن‌ها باور خود را بر طیف گسترده‌ای از آزمایش‌های ۳۰ سال گذشته و براساس نتایج متقابلاً استحقاک‌بخشی بنا می‌کنند که از رویکردهای مختلفی نسبت به موضوع، به‌دست آمده‌اند. با توجه به شواهد قابل توجه و همگونی که در طول زمان به‌دست آمده، نمی‌توان دانش علوم شناختی را صرفاً به‌عنوان یک روایت نظری رد کرد که به‌اندازه‌ی سایر دیدگاه‌ها، ادعای مشروعی نسبت به حقیقت دارند. همان‌طور که لاکوف و جانسون توضیح می‌دهند، واقع‌گرایی تجسم‌یافته، فلسفه‌ای است که «از لحاظ تجربی مستول» است. (همان، ۷۹)

آیا می‌توان در مورد مطالعات تاتر و اجرا هم همین موضوع را گفت؟ این بدان

معنا نیست که ما آزمایش‌های تجربی را برای تأیید اعتبار بینش‌هایمان مرتب کنیم. اما به معنای تغییر بسیاری از مفروضات ما در مورد ادراک، خلاقیت، تخیل، هويت، بازنمایی و مجموعه‌ای از فرایندهای دیگر است که دانشمندان، فیلسوفان و دیگران در مطالعات شناختی، چند دهه به روش‌های تجربی مسئولانه بازتعریف می‌کنند. به بیان دیگر، آیا می‌توانیم به نظریه‌ها و جهت‌گیری‌های معمولی‌مان برای معرفت‌شناسی‌های مسئولانه تکیه کنیم؟ کاستی‌های اساسی در ویبایی‌شناسی فرمالیستی، ساختارگرایی، روان‌کاوی، و مارکسیسم کلی‌ساز به عنوان نقص‌هایی جزئی و یا گمراه‌کننده آشکار شده‌اند؛ اما فلسفه‌ی تحلیلی (همراه با مطالعات شناختی) همچنان اعتبار ساختارشنکی و سایر مشتقات سنت فلسفی قاره‌ای را تضعیف می‌کند. علاوه بر این، همان‌طور که خواهیم دید، نتایج بسیاری از مطالعات شناختی به‌طور قابل‌توجهی در قلب تاریخ‌گرایی، به نسبی‌گرایی صلاحیت می‌بخشد و محدودیت‌های تجربی را بر انواع بینش‌هایی تحمیل می‌کند که از پدیدارشناسی به دست آمده‌اند.

در گذشته، فضای دانشگاهی چند رویکرد فعلی ما نسبت به دانش را علمی می‌پنداشت. روان‌شناسان با اطمینان از علم روان‌کاوی فرویدی در دهه‌ی ۱۹۵۰ صحبت می‌کردند و بسیاری از نشانه‌شناسان اروپایی که مدیون سوسور بودند، کار او را در دهه‌ی ۱۹۷۰، علمی می‌دانستند. با وجود اختلاف دو فرهنگ، ما بیشتر اوقات به علم غریبه‌ها وابسته بودیم، جالبینکه این روش‌ها و روش‌های سؤال‌انگیز دیگر ممکن است بینش‌های ارزشمندی را به همراه داشته باشند، اما ما معتقدیم زمان آن فرا رسیده است که تشخیص دهیم روان‌کاوی و نشانه‌شناسی، هر دو بر اساس فرضیات عقلی منسوخ بنا شده‌اند.

چند مقاله‌ی این کتاب نشان خواهد داد که بسیاری از ادعاهای فعلی تئاتر و تحقیقات اجرا، بر اساس پایه‌های ناپایداری بنا شده‌اند. این بدان معنا نیست که لزوماً اشتباه هستند، اما در دهه‌های آینده، بی‌ربط بودن آن‌ها کاملاً آسیب‌پذیر

می‌شوند. تشخیص سطحی بودن زمینه‌ی معرفتی ما بسیار مهم است؛ زیرا مانند بسیاری از همکارانمان در سایر حوزه‌ها، ما معتقدیم که بسیاری از رویدادهای تئاتر و اجرا، پیامدهای سیاسی و اخلاقی عمیقی را برای افرادی داشته است که زندگی آن‌ها را شکل داده و این بازتاب‌ها در آینده نیز منعکس شده‌اند و تجسم خواهند یافت. اجرا مهم است و مطالعات شناختی می‌تواند به نشان دادن چگونگی و چرایی این امر کمک کند. با این حال، روشن است که دانش معطوف به سیاست و اخلاق مبتنی بر فرضیات غیرقابل دفاع در مورد ماهیت و کنش‌های تئاتر و اجرا، تنها می‌تواند به رویاهای احمقانه یا ناامیدی بدبینانه منجر شود.

با توجه به مشکلات معرفتی این رشته، مطالعات شناختی راهی برای هوای تازه می‌گشاید. علاوه بر این، ادعاهای متواضعانه‌ی دانشمندان و متعهدان به واقع‌گرایی تجسم‌یافته، با مواضع مشابه، فرصتی برای گفت‌وگوی واقعی به انسان‌گرایان ارائه می‌کند. در واقع، جای تعجب نیست که انسان‌گرایان و دانشمندان علوم شناختی توانسته‌اند بیش از یک دهه با یکدیگر در جهت اهداف مشترک مختلف کار کنند. لاکوف با پیگیری علاقه‌ی متقابل خود به تفکر استعاره‌ی کتاب فراتر از منطقی آرام: راهنمای میدانی برای استعاره‌ی شاعرانه را به همراه استاد مطالعات ادبی، مازک ترنر، در سال ۱۹۸۹ منتشر کرد. ترنر چند کتاب برجسته را به‌تتالی منتشر کرد (که شاید مهم‌ترین آن‌ها ذهن ادبی (۱۹۹۶) باشد) و با دانشمند حوزه‌ی علوم شناختی ژیل فاوکونیر کار کرد. هر دو، نظریه‌ی «آمیختگی مفهومی» را بسط دادند که مدلی از فرایندهای فکری است که بسیاری از عصب‌شناسان آن را مفید می‌دانند و اخیراً آن را در کتاب آن‌طور که فکر می‌کنیم: ترکیب مفهومی و پیچیدگی‌های پنهان ذهن (۲۰۰۲) خلاصه کردند. این کتاب از اثر تئاتری، به‌عنوان مثالی کلیدی برای درک پردازش ذهنی استفاده می‌کند. چند دانشمند و فیلسوف شناختی دیگر برای توضیح و بسط یافته‌هایشان، بر نمونه‌هایی از اجرا تکیه می‌کنند. از جمله جرالد ادلن، که از «صحنه‌های» بازنمایش ذهنی صحبت می‌کند؛ رابرت ام. گوردون به‌طور

متقاعدکننده‌ای در مورد فراگیر بودن همدلی در تعامل اجتماعی و شکل‌گیری دانش می‌نویسد؛ آنتونیو داماسیو چند کتاب در مورد احساسات انسانی دارد؛ اوون فلانگان به اهمیت پردازش روایت برای درک اخلاقی علاقه‌مند است و ریچارد گیس (مانند لاکوف) بر خلاقیت استعاری مفهوم‌سازی و زبان تأکید دارد.

تعدادی از دانشمندان علوم اجتماعی و انسان‌شناسان، دانشگاهیان در رشته‌های انسان‌شناسی، اقتصاد، مطالعات فیلم، فلسفه، تاریخ، موسیقی، مطالعات ادبی و چند رشته‌ی دیگر، در این گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای شرکت کرده‌اند. از جمله جوزف دی. اندرسون با کتاب واقعیت توهم، رویکردی پدیدم‌شناختی به نظریه‌ی فیلم‌شناختی (۱۹۹۶)؛ روی داندريد با کتاب توسعه‌ی انسان‌شناسی شناختی (۱۹۹۵)؛ گریگوری کوری در کتاب تصویر و ذهن: فیلم، فلسفه و علوم شناختی (۱۹۹۵)؛ سوزان فیگین با کتاب خواندن به همراه احساس: زیبایی‌شناسی فهم (۱۹۹۶)؛ و براد شور در کتاب فرهنگ در ذهن: شناخت، فرهنگ و مسئله‌ی معنا (۱۹۹۶). دو کتاب دیگر که اخیراً به چاپ رسیده‌اند به پیشرفت‌های مهمی در زمینه‌ی همکاری بین محققان ادبی و شناختی اشاره می‌کنند: کتاب روایت و آگاهی: ادبیات، روان‌شناسی و مغز به‌ویژه ویرایش گری دی فایرمن، تد ای. مکوی و اوون فلانگان (۲۰۰۳) و کتاب ذهن ما: اصل، بافت و زبان تصویری (۲۰۰۳) نوشته‌ی راشل گیورا. همکاران ما در انجمن زبان مدرن، یک گروه مباحثه در مورد رویکردهای شناختی نسبت به ادبیات تشکیل داده‌اند که جلسات بسیاری را سازماندهی کرده و به انتشار چند کتاب در شش سال گذشته کمک کرده است.

محققانی در ادبیات نمایشی، تئاتر و مطالعات نمایشی نیز، از این تبادل علمی حمایت می‌کنند. در کتاب مغز شکسپیر: خواندن براساس نظریه‌ی شناختی (۲۰۰۰)، مری توماس کرین، رگ‌های شناختی قابل‌توجهی از نویسندگی شکسپیر را در نمایشنامه‌هایش شناسایی کرده است که تأکید معمول محققان بر ساختار فرهنگی و تاریخی را تغییر می‌دهد. اف. الیزابت هارت، نویسنده و همکار من،

علاوه بر چند مقاله در مورد شناخت و ماتریالیسم، نگاهی تازه به نظریه‌ی گونه داشته است که در تراژدی شکسپیری به کار می‌رود. برای قضاوت بر اساس چند کتاب و مقاله‌ی اخیر، برخی از پژوهشگران از جمله الی کونیجین، فیلیپ زارلیس و جان امیک، شروع به استفاده از علوم شناختی برای حل مشکلات آموزش و تربیت بازیگران کرده‌اند. جنیفر پیرس و روندا بلر که در مجموعه‌ی ما گنجانده شده‌اند، سودمندی بازیگر فیزیکی روی صحنه را برای بازیگری مفاهیم شناختی در بازیگری (پیرس) و مفاهیم شناختی در احساسات برای بازیگری در بسیاری از شیوه‌های بازیگری مبتنی بر استانیسلاوسکی (بلر) نشان داده‌اند. هاوارد استیگ، همچنین در این کتاب، دو مقاله‌ی تازه دارد که علم شناختی را به عنوان جایگزینی برای نظریه‌ی لاکانی و نشانه‌شناسی سوسوری پیشنهاد می‌کند. بیش از یک دهه، توین نلهوس، که مقاله‌ای از او در این کتاب نیز منتشر شده است، بر مزایای معرفت‌شناختی در فلسفه‌ی واقع‌گرایی انتقادی تأکید کرده است و این امر به مورخان تئاتر و اجرا اجازه می‌دهد تا تعامل و نظریه‌ی شناختی مرتبطی را برای درک تاریخ تئاتر، ترکیب کنند. من چند مقاله در مورد تاریخ تئاتر و مطالعات شناختی نوشته‌ام و اخیراً کتابی در مورد تئاتر آمریکایی جنگ سرد منتشر کرده‌ام که از ایده‌های لاکوف و جانسون برای بررسی «رنگ مهار» استفاده می‌کند.

اگرچه گفت‌وگوی بین انسان‌گرایان و دانشمندان علوم شناختی چند دهه است که ادامه دارد، اما پیوستن دیر هنگام ما به این بحث، مزایایی برای دانشگاهیان تئاتر و نمایش دارد. بسیاری از همکاران ما قبلاً در زمینه‌های دیگر، از نتیجه‌گیری‌های مطالعات شناختی برای ایجاد زمینه‌ی معرفت‌شناختی بهتر برای صحت ادعاهایشان و کشف حوزه‌های جدید در رشته‌های خود بهره‌مند شده‌اند. ما می‌توانیم از اشتباهات آن‌ها درس، و از موفقیت‌های آن‌ها کمک بگیریم. دانشمندان تئاتر و اجرا همیشه زاغی بوده‌اند که از دیگران می‌دزدیدند تا آشیانه‌ای برای نظریه و روش خود بسازند. دانستن اینکه چه رویکردها و نتایجی از علوم شناختی در زمینه‌های دیگر

مؤثر بوده، ما را قادر می‌سازد تا وام‌گیرندگان کارآمدتری باشیم.

البته این بدان معنا نیست که ما باید خود را به دانشمندان شناختی تبدیل کنیم. در حالی که هدف علم پیش‌بینی موثق و تعمیم‌پذیر است، هدف ما لزوماً تفسیر و توضیح رویدادهای نسبتاً منحصر به فرد مثل ایفای نقش، ساخت یک نمایشنامه، واکنش به یک اجرا و... باقی می‌ماند. علم می‌تواند به ما کمک کند تا اجرا را تعریف کنیم و نظام‌های شناختی را توصیف کنیم که امکان شکوفایی انواع خاصی از هنر را فراهم می‌کنند؛ اما نمی‌تواند ظهور اجراهای مجزا را پیش‌بینی کند - همیشه متغیرهای زیادی وجود خواهد داشت - علاوه بر این، گفت‌وگو با دانشمندان مغز و ذهن، افراد زیادی را در رشته‌ی ما قادر می‌سازد تا به انتلاف پراکنده‌ی محققانی پیوندند که در زمینه‌ی بین‌رشته‌ای مطالعات شناختی کار می‌کنند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، چند نفر از ما در حال حاضر، بخشی از این حوزه‌ی در حال گسترش هستیم.

اگرچه گفت‌وگو بین دانشگاهیان تئاتر و اجرا و دانشمندان علوم شناختی تازه شروع شده است، اما امید زیادی به آینده‌ی آن داریم. در کوتاه‌مدت، معتقدیم که مسئله‌ی کنونی در رشته‌ی ما، فی‌نفسه علم مطالعات شناختی نیست، بلکه استفاده از نتایج مهم آن برای دغدغه‌های عملی در کار ما است. اگر زمینه‌های دیگری در این مورد راه‌نما باشند، بعید است که روشی وجود داشته باشد که استفاده‌ی مستقیم و هموار از نتیجه‌گیری‌های مربوط به علوم اعصاب شناختی، زبان‌شناسی و روان‌شناسی را برای درک بازیگری، نمایشگری، تاریخ تئاتر، اجرا، زندگی روزمره و سایر زمینه‌هایی تضمین کند که ما علاقه‌مندیم. با این حال، مقالات موجود در این مجموعه، شروع خوبی در کشف روش‌هایی برای تحقق این انتقال دانش است. درازمدت، از قبل مشخص است که دانشمندان تئاتر و اجرا همیشه در این رابطه زاغ نخواهند بود. تعداد کمی از دانشمندان علوم شناختی قبلاً تشخیص داده‌اند که اجرا به‌عنوان یک پدیده، مجموعه‌ای غنی از شواهد را ارائه می‌دهد که می‌توانند

نظریه‌هایشان را آزمایش و تشریح کنند. دانشمندان بسیار و افراد دیگری در زمینه‌ی عمومی مطالعات شناختی پیرو خواهند بود. هدف ما همزیستی دوستانه با علوم شناختی و در نتیجه، ادغام بسیاری از حوزه‌های تئور و پژوهشی اجرا در حوزه‌ی در حال گسترش مطالعات شناختی است.

mikhanam.com